

پایان فلسفه

هم چون آغاز اندیشیدن

ساموئل ایسلینگ

محمود طائی



پایان فلسفه
هم چون آغاز اندیشیدن
ساموئل ایسلینگ
محمود طائی

در میانه دهه شصت، هایدگر چند نوشته قابل توجه را به رشته تحریر درآورد که پایان فلسفه موضوع صریح آن‌هاست.^۱ آن‌ها شرح و بسط نوشته‌های قبلی هایدگرند که درباره غلبه بر متافیزیک بحث می‌کنند و در سیاقی وسیع‌تر بسط و بنیادین کردن چیزی می‌باشند که در هستی و زمان و در «درس‌های ماریبورگ» به‌عنوان ویران‌گری هستی‌شناسی سنتی معرفی می‌شد. در این نوشته‌ها که درباره پایان فلسفه‌اند، آنچه مورد بحث قرار می‌گیرد، به قول هایدگر، «تلاشی است که از ۱۹۳۰ برای صورت‌بندی مجدد پرسش‌های هستی و زمان به طور اصیل‌تر، انجام گرفته است.»^۲ مطابق با هستی و زمان، تحقق ویران‌گری سنت هستی‌شناسانه‌ای که در آن «پرسش از هستی نخست تعیین حقیقیش را می‌یابد»، در اصل به طرح این پرسش وابسته است.^۳

چهارچوب یا قالبی که هایدگر مسأله پایان فلسفه را در آن جای می‌دهد، از یک سو موجد گفت‌وگو یا تبدیلی فکری با هگل و نیز تا حدی با هوسرل و نیچه می‌گردد و از سوی دیگر، موجب تأمل درباره یا ورود در گره‌های تکنولوژی و علم جدید و، بیش از همه، علم کامپیوتر (حساب‌گر)^۴ می‌شود. تقابلی که هایدگر میان فلسفه و اندیشیدن بنا می‌نهد نیز به محدوده این چهارچوب وابسته است و بالاخره، تلاش برای دست یافتن به «تعیین موضوع اندیشیدن» به درون قالب مذکور تعلق دارد. و (همان‌طور که امیدواریم نشان بدهیم) دست کم یک جنبه از موضوع اندیشیدن، از نظر هایدگر، در پایان فلسفه پوشیده می‌ماند. یعنی آن چه که وقتی فلسفه به پایان می‌رسد، در واقع رخ می‌نماید. تأمل درباره آنچه که مخصوص پایان است، به موضوع اندیشیدن تعلق دارد. می‌خواهیم سعی کنیم و سه نکته مذکور را روشن سازیم.

در چهارچوبی که هایدگر مسأله پایان فلسفه را طرح می‌کند، در وهله اول، تبادل فکری یا گفت‌وگو با هگل جای می‌گیرد. همان‌طور که هایدگر در مسائلی بنیادین پدیدارشناسی^۵ می‌گوید، شگفت‌آور نیست که فلسفه «به معنایی تصور می‌شود که با هگل رو به پایان است.»^۶ و این‌که به طور علنی موضوع پایان فلسفه پیش کشیده می‌شود. هگل در پیش‌گفتار پدیدارشناسی روح^۷ این وظیفه را برعهده می‌گیرد که «فلسفه را به صورت علم

نزدیک‌تر کند؛ هدفی که به موجب آن فلسفه می‌تواند عنوان دوستی معرفت را رها کند و شناخت بالفعل باشد.»^۸ در شناخت بالفعل یا مطلق فلسفه به تمامیتش می‌رسد. به عقیده هایدگر، این تمامیت به معنای بنیادین کردن و تحقق بخشیدن به کل طرح اصلی فلسفه از زمان یونانیان به بعد، به‌خصوص فلسفه دکارتی است. موضوع و روش عین هم شده‌اند و در شناخت مطلق پای هستی‌هستندگان همچون حضور، به صورت جوهریت و ذهنیت، به یقین کاملاً بسط‌یافته از معرفت خودآگاه کشیده شده است. به گفته هایدگر، عده‌ای گمان می‌کنند که فلسفه این‌جا در پایانش به عالی‌ترین کمالش نائل شده است، اما هایدگر بر این باور است که نمی‌توان سخن از کمال گفت. او می‌نویسد:

«نه تنها هیچ ملاکی نداریم که به ما اجازه بدهد کمال یک دوره از متافیزیک را در مقایسه با دوره دیگر بسنجیم، [بل] حق این نوع ارزیابی وجود ندارد. تفکر افلاطون کامل‌تر از اندیشه پارمنیدس نیست. فلسفه هگل کامل‌تر از فلسفه کانت نیست. هر دوره‌ای ضرورت خود را دارد. ما به سادگی باید این واقعیت را بپذیریم که یک فلسفه راهی است که وجود دارد.»^۹

برای هایدگر تمامیت فلسفه به معنای کمال نیست، بل «گرد آمدن در نهایی‌ترین امکان»^{۱۰} است. «ممکن است این‌جا کسی بگوید که در هستی و زمان «نهایی‌ترین امکان» دازاین مرگ است و مرگ محدودیت دازاین را نشان می‌دهد. [حال] اگر هایدگر از تمامیت فلسفه به‌عنوان «گردآمدن در نهایی‌ترین امکان» سخن می‌گوید، [در واقع] با آن محدودیت فلسفه را نیز اعلام کرده است. گفت‌وگوی فکری‌ای که هایدگر با هگل پیرامون آنچه مخصوص پایان فلسفه است، ترتیب می‌دهد، به معنای انتقاد از هگل یا حتی مخالفت با او نیست. هایدگر در رساله «زرتشت نیچه کیست؟» می‌گوید «پیشه ردیه زدن هرگز در ادامه کوره راه تفکر به جایی نمی‌رسد. این کار از آن روحیه حقیری است که برای حفظ شهرتش محتاج تظاهر است.»^{۱۱} و چند صفحه قبل از این می‌نویسد «یگانه چیزی را که اندیشیدن شایسته نشان دادن آن است، نمی‌توان به نحو منطقی یا تجربی اثبات یا ابطال کرد.»^{۱۲}

بی‌معنایی کل مفاهیم فلسفی پیش‌آمدی تکان‌دهنده، عجیب و نهایی‌ترین امکان است. این امکان به گوهر پایان فلسفه تعلق دارد

مطالعه آثار هایدگر امکان‌پذیر نیست. درست است که نااندیشیده‌گامی نزد هایدگر مبهم است، اما نوشته‌هایی وجود دارند که آن را امری مثبت نشان می‌دهند. در هر حال، نااندیشیده هرگز چیزی نیست که در سنت متافیزیک وصف‌ناپذیر^{۱۹} یا فرارونده از اندیشه می‌خوانند، بل چیزی است که در دل‌نگرانی، در اعماق دل‌تنگی، یا با پایان فلسفه و در آن خود را آشکار می‌کند. این مطلب با تأملات هایدگر درباره گوهر تکنولوژی و علم جدید روشن‌تر می‌شود.

پایان فلسفه خود را به روشن‌ترین وجه در تکنولوژی جدید نشان می‌دهد یا همان‌طور که هایدگر اظهار می‌کند:

«به عنوان تفوق نظام قابل کنترل جهانی که به نحو تکنولوژیک علمی است و نظم اجتماعی‌ای که مطابق این جهان است، آشکار می‌سازد.»

پایان فلسفه یعنی آغاز آن تمدن جهانی‌ای که در

تفکر اروپایی غرب پایه‌ریزی می‌شود.^{۲۰}

لذا، اینک پایان فلسفه به منزله تجزیه^{۲۱} فلسفه در

علم تکنیکی فهمیده می‌شود. به معنایی، نخستین گام به

سوی این تجزیه خلاصی^{۲۲} علوم از فلسفه و برقراری

استقلالشان است.^{۲۳} تأویس علمی تکنولوژیک از

اندیشیدن بر این مبنا مبتنی است. اندیشیدن فلسفی

می‌شود و آنچه فلسفی است، به شیوه علمی تکنولوژیک

فهمیده می‌شود و بسط می‌یابد. این رویداد پیش از این در

عصر یونان همچون خصیصه‌ای سرنوشت‌ساز و به‌عنوان

مسیر ظاهر شد. اقدامات بسیار دیگری در گسترش آن

حائز اهمیتند. به‌عنوان مثال، انتقال تفکر یونانی به اندیشه

رومی که امپریالیستی بود و ویژگی معرفتش قدرت‌مداری

بود. (در اندیشه رومی حقیقت بسط و تسخیر قدرت

است.) علاوه بر این، انتقال تفکر رومی به اندیشه رومی -

مسیحی بود که هستی‌هستندگان را مخلوق فرض می‌کرد.

[در این راستا] صورت‌بندی «اصل جهت کافی» به دست

لایب‌نیتس گامی سرنوشت‌ساز به شمار می‌رود.

همان‌طور که هایدگر می‌گوید، برداشتن این گام نیازمند

«دوره تکوین» طولانی‌ای بود، اما پیش از این در

بخش‌هایی از کل سنت متافیزیک از آن خبر داده می‌شد.

آنچه اهمیت دارد ردیه زدن نیست، بل به قول هایدگر در

ضمیمه کتاب نیچه‌اش در مجموعه آثار، دیالوگ است.^{۱۳}

او در آن‌جا می‌گوید که گفت‌وگو (دیالوگ) عیب‌جویی یا

برجسته کردن نقایص نیست. گفت‌وگو برقراری حدود

است، نه به منظور این‌که آن را همچون محدودکننده انکار

کنیم یا به سودای این‌که کار بهتری انجام دهیم یا به خیال

این‌که اثبات کنیم کار بهتری انجام داده‌ایم. حدود به

عظمت گفت‌وگو وابسته‌اند. حدود هر چیز بزرگ مرزهای

چیزی‌اند که دیگر است و ابداع‌شده.^{۱۴} این حدود فلسفه

را می‌سازند و به تاهمی تفکر فلسفی تعلق دارند. این

تاهمی (که با خود جنبه‌ای از پایان فلسفه است) صرفاً یا

در وهله اول، بر محدودیت توانایی‌های انسانی مبتنی

نیست، بل در تاهمی موضوع اندیشه یا کرانمندی خود

هستی ریشه دارد.^{۱۵}

در این مورد هایدگر از نااندیشیده، نااندیشیده در

اندیشیدن سخن می‌گوید. در این‌جا نیز «اشاره به

نااندیشیده در فلسفه به معنای انتقاد از فلسفه نیست.»^{۱۶}

نااندیشیده کاستی نیست، بل در اصل از آن فلسفه است.

هایدگر در چه چیزی اندیشیدن خواننده

می‌شود؟ می‌نویسد «هر چه یک تفکر اصیل‌تر باشد،

نااندیشیده‌اش ارزشمندتر خواهد بود. نااندیشیده

گران‌بهاترین هدیه‌ای است که تفکر باید واگذار کند.»^{۱۷} و

در اساس خود می‌نویسد:

«هر چه کار متفکر بزرگ‌تر باشد، نااندیشیده در

این کار ارزشمندتر است، یعنی آنچه که تا به حال

اندیشیده نشده است، اول و فقط با کار متفکر

ظاهر می‌شود. البته این نااندیشیده هیچ ربطی

ندارد به آنچه که متفکر از قلم انداخته یا خوب

دریافته و آنچه جان‌نشینان فاضلش باید جبران

کنند.»^{۱۸}

به تعبیری، نااندیشیده تا آن حد که بیش‌تر اندیشیده

می‌شود، گسترش می‌یابد. به همین دلیل، به عقیده

هایدگر، نااندیشیده بیش‌تر از همه نزد هگل است، کسی

که به هر آنچه فقط بتوان اندیشید، فکر می‌کرد. به نظر من

اگر تصور کنیم که این نااندیشیده هیچ معنای مثبتی ندارد،

به عقیده هایدگر، نااندیشیده بیش تر از همه نزد هگل است، کسی که به هر آنچه فقط بتوان اندیشید، فکر می‌کرد

کند. تکنولوژی همچنین می‌تواند هرزگی آن بی‌فکری تمام‌عیاری را با خود بیاورد که به نظر هایدگر بسیار خطرناک‌تر است. آنگاه تکنولوژی و علم معنایشان را از دست می‌دهند. در این‌جا با نهایی‌ترین حدی مواجه می‌شویم که دیگر فکرش را نمی‌توان کرد.

علمی که تکنولوژیک شده است، علمی است که فلسفه در آن تجزیه می‌شود و به عقیده هایدگر، آن یک پیشرفت موجه^{۲۰} است. مسیری که اندیشه فلسفی در جریان تاریخش از همان آغاز دنبال می‌شده است، در پایان فلسفه خود را آشکار می‌کند.^{۲۱} این تاریخ، تاریخ خود هستی است و به معنایی، تکنسین‌ها بیش از همه به آن وفادارند و راهش را با اعتقاد کامل ادامه می‌دهند، اما هایدگر هرگز آن را کاملاً چنان صریح صورت‌بندی نکرد. در این تاریخ یا در به پایان رسیدن فلسفه هنوز چیزی پنهان می‌ماند: رسالت اندیشه. این رسالت در وهله اول، بر تأمل درباره چیزی که در واقع در این پایان به ظهور می‌رسد، مبتنی است.

درخصوص این مشکل کلی، تقابلی که هایدگر میان فلسفه و اندیشیدن ترسیم می‌کند، اهمیت زیادی دارد. در این‌جا لازم است اشاره کنیم که هایدگر در بیش‌تر موارد واژه اندیشیدن را برای فلسفه و واژه فلسفه را برای آنچه اندیشیدن می‌داند، به کار می‌برد. وانگهی، مسأله بر سر تقابل کامل [میان این دو] نیست. از سویی، چیزی در فلسفه باقی می‌ماند که به‌حق همیشه از اندیشه گرفته می‌شود و از سوی دیگر، احتمالاً اندیشیدن بدون فلسفه به‌طور کامل رخ نمی‌دهد.

فلسفه برای هایدگر متافیزیک یا دست‌آخر، هستی‌شناسی است و هستی‌شناسی نیز ساختی هستی - یزدان‌شناسانه دارد. آن درباره علل و دلایل تحقیق می‌کند، جهات [امور و] شرایط امکان را مورد رسیدگی قرار می‌دهد و هرگز به خود چیز قانع نمی‌شود، زیرا همواره دنبال چیز دیگری پس آن می‌گردد؛ چیزی اصیل‌تر. اندیشه متافیزیکی (به‌ویژه از دکارت به بعد) اندیشه‌ای بازنمودی

از آن زمان به بعد، هر چیزی پذیرای محاسبه و کنترل، برنامه‌ریزی و استیلا است. اینک در پایان به این معناست که هستی دیگر به‌عنوان سوژه یا ابژه، چنان که دکارت، هگل و هوسرل می‌پنداشتند، فرض نمی‌شود، بل همچون ذخیره‌ای یک‌بار مصرف تصور می‌شود. چهارچوب‌گذاری سوژه - ابژه همچون اصلی برای تبیین کل نمودها اهمیت خود را از دست می‌دهد. به قول هایدگر، جامعه سنتی سوژه یا ابژه نیست.^{۲۲} آنچه به عنوان Gestell شناخته می‌شود، دیگر به درون افق بازنمایی تعلق ندارد و به این‌سان با اندیشه سنتی ناآشنا می‌ماند. جهان امروز با علم تکنولوژیک هدایت می‌شود؛ علمی که در آن حقیقت با کارآیی یکی انگاشته می‌شود و از طریق کلید واژه‌هایی مانند اطلاعات، نظم و قاعده، بازخورد،^{۲۵} مفاهیمی ابتدایی همچون دلیل و نتیجه، علت و معلول، سوژه و ابژه، نظریه و عمل که تاکنون نقش مهمی در علم بازی می‌کردند، به شیوه‌ای تقریباً ناشناخته به کلی دگرگون می‌شوند. به تازگی نگرشی اساسی، رابطه‌ای، به وجود آمده است و واژه اصلی برای این نگرش اطلاعات^{۲۶} است. هایدگر تا حدی بدبینانه می‌گوید این واژه را باید به لهجه انگلیسی آمریکایی بشنویم.^{۲۷} این اطلاعات را، به‌عنوان مثال داده‌های ذخیره‌شده در DNA که شیوه شکل‌گیری موجود زنده را معین می‌کنند، همچون سوژه یا آگاهی، ابژه یا موضوع [آگاهی] نمی‌توان فهمید. اطلاعات ایده‌آلاتونی یا شکل یا صورت ارسطویی نیست. تمام مقولات فلسفیمان معنایشان را از دست داده‌اند. بی‌معنایی کل مفاهیم فلسفی پیش‌آمدی تکان‌دهنده، عجیب و نهایی‌ترین امکان است. این امکان به‌گوهر پایان فلسفه تعلق دارد.

ردّ و نقد هگل برای هایدگر به اندازه داورى درباره تکنولوژی و کلّ تحولی که به آن می‌انجامد، بی‌اهمیت است، هرچند هایدگر گاهی گرفتار لفاظی خودش می‌شود. هایدگر در این هم‌مانی و تفاوت می‌نویسد «بی‌گمان، ما نمی‌توانیم جهان تکنولوژیک امروز را همچون کار شیطان طرد کنیم و نباید آن را تخریب کنیم، با فرض این‌که آن چنین کاری با خود نمی‌کند.»^{۲۸} چیزی به نام دیو تکنولوژی وجود ندارد، بل تنها چیزی که هست سرگوهر تکنولوژی است. این گوهر خود هستی^{۲۹} است که تا اندازه زیادی مبهم باقی می‌ماند. به تعبیری، آن چیزی است که آنچه را امروزه واقعیت می‌خوانیم ممکن و ظاهر می‌سازد، اما بیش‌ترین خطر را در خود پوشیده می‌دارد. همان‌طور که هایدگر در ۱۹۵۰ نوشت، ما نمی‌توانیم تکنولوژی را تخریب کنیم یا بر آن فائق بیاییم، چه رسد به این‌که دگرگونش کنیم، اما تکنولوژی می‌تواند خود را با جنگی هسته‌ای یا با تخریب کامل محیط زیست تخریب

تصادفی نیست که فلسفه جدید دیگر نه با حیرت بل با شک و به سودای تبدیل هرچه زودتر آن به یقین آغاز می شود

است که به شیوه‌ای تقریباً عجیب از احاطه و کنترل او خارج می‌گردد. آن به آن معناست که در این اندیشه چیزی همچنان پوشیده می‌باشد که برای خودش بیگانه است؛ چیزی که اندیشه مورد نظر هیچ راهی به آن ندارد و از آن می‌گریزد. به عبارت دیگر، تفکر متافیزیکی با حدی محصور می‌شود، با مرزی که این اندیشه را ممکن، محدود و متعین می‌سازد و نیز در عین حال، مدام آن را مورد تهدید قرار می‌دهد.

هایدگر در مقابل تفکر متافیزیکی نوع دیگری از اندیشه را پیش می‌کشد که آن را اندیشه به یادآورنده (andenkende) می‌خواند. او تحت تأثیر هلدرلین آن را با گرمی داشتن، ادای احترام کردن، به خاطر سپردن، سپاس گذاشتن ربط می‌دهد. اندیشه به یادآورنده به معنای به سر بردن با، انتظاری حیرت‌زا، بی‌قرار بودن، توانایی انتظار (در واقع برای یک عمر) عقب‌آمدن، سکن‌گزیدن است. ممکن است تفکر به یادآورنده ما را به یاد حکمت خاورودر بیندازد که هایدگر با آن آشنا بود یا احتمالاً کندوکاو واقعیت را آن‌گونه که در پاول کله می‌بینیم، به یاد آورد. او مردی بود که هایدگر را به شگفت می‌آورد و هایدگر نوشته‌های نظری و تربیتی او را به طور کامل به دقت می‌خواند. به نظر من، اندیشه به یادآورنده همچنین تحقق و بنیادین کردن ایده اصلی پدیدارشناسی است. اندیشیدن همچون دوام هستی، در مقام به سر بردن با هستندگان در هستیشان، اقامت گزیدن در اندیشه و دقیقاً با نظر به این واقعیت که ما در واقع به این نحو می‌اندیشیم راه را باز می‌کند. اندیشیدن همچون به سر بردن با آنچه اندیشه ما را متعین می‌کند، ما را به اندیشیدن فرامی‌خواند، تفکر ما را تحت اختیار دارد، و به این‌سان راه را نشان می‌دهد.

پروشی که هم‌چنان مطرح می‌شود این است که آیا چنین تفکری (هنوز) ممکن است؟ آیا آن دوباره و ناچار به اندیشه متافیزیکی - تکنیکی منجر نمی‌شود؟ اگر تحت نفوذ تفکر متافیزیکی - تکنیکی باشیم و در پایان فقط تحت فرمان مفاهیم کلیدی علم حسابگر قرار بگیریم، آیا در این صورت باز هم نوع دیگری از اندیشیدن ممکن است؟ کسی نباید این مشکل را کوچک بشمرد و هایدگر خود کاملاً به اهمیت مسأله واقف بود. او ادعا می‌کند که فقط می‌توانیم زمینه این اندیشیدن را آماده کنیم و معتقد است که این تفکر ضرورتاً امری زودرس است و در واقع زودرس باقی می‌ماند و همواره فقط یک رسالت است. تدابیر دقیقی لازم است تا این تفکر را در برابر خطری حفظ و مراقبت کنیم که تا حد روزافزونی از جانب علوم و نظام سبیرتیکشان در تمدن جهانی خود سامان‌بخش مورد تهدید قرار می‌گیرد. هایدگر می‌داند که ممکن نیست

است که چون همواره موضوعش را همچون موضوعی که تصور می‌کند یا ابژه‌ای که بازنمایانده می‌شود، تلقی می‌کند، اغلب از موضوعش دور می‌افتد. چه بسا تفکر متافیزیکی صورت فراشدی استدلالی و زنجیره‌ای منطقی به خود بگیرد که همواره از سوژه فزاتر می‌رود. از این گذشته، تفکر متافیزیکی ممکن است شکل مفهوم‌سازی به خود بگیرد که سعی می‌کند هر چیزی را در یک ارتباط فراگیر یا وحدت ببیند. از آن خود ساختن (Sich - eigen - machen) یا به خود تخصیص دادن (Aneignung) یا درونی ساختن مشخصه‌های این مفهوم‌سازی‌اند. مفهوم‌سازی (واژه‌ای که هایدگر به گونه‌ای دیگر به ندرت به کار می‌برد) هر چیزی را از بیگانگی و غرابتش عاری می‌کند و آن را درون خودش همچون بودن - با - خود جای می‌دهد. مفهوم سازی اهلی کردن است. فلسفه، به‌خصوص از دکارت به این طرف، طلب تضمین، یقین و حفاظت است. در این صورت، حقیقت یقین نام معرفت خودآگاه می‌شود. این برداشت از حقیقت و ویژگی دوران جدید است و تصادفی نیست که فلسفه جدید دیگر نه با حیرت بل با شک و به سودای تبدیل هرچه زودتر آن به یقین آغاز می‌شود. در پایان، یک وجه از متافیزیک تفکر حسابگر است که مخصوصاً از زمان لایبنیتس نتیجه‌بخش بوده است؛ تفکری که ادعا می‌کند بر همه چیز حاکمیت دارد، هر چیزی را محاسبه می‌کند و به حساب می‌آورد. به عقیده هایدگر، این اندیشه از طریق ماشین‌های متفکر، کامپیوترهایی که در یک آن هزاران مناسبات را به طرز کاملی محاسبه می‌کنند، بهتر و بسیار سریع‌تر پیش می‌رود. در ارتباط با چنین تفکری، انسان مایه دردسر است. در پایان، یا با تمامیت فلسفه، اندیشه حسابگر به سادگی منبع ذخیره‌سازی و پردازش داده‌ها می‌شود. در پایان، مفاهیم متافیزیکی سنتی معنایشان را [دیگر] از دست داده‌اند.

به عقیده هایدگر، این اندیشه متافیزیکی با تحول و تاریخ مرموزش به انسان جدید امکان می‌دهد که بر همه چیز مسلط شود و غلبه کند. در عین حال، همین انسان مغلوب و مسحور این اندیشه می‌شود و دقیقاً این مسأله

فلسفه، به خصوص از دکارت به این طرف، طلب تضمین، یقین و حفاظت است. در این صورت، حقیقت یقین تام معرفت خودآگاه می شود

درون چهارچوب دیگری از آنچه هایدگر، در درس های ماریورگ، همچنان تأویل پدیدارشناسانه می نامید، مواجه است. هایدگر در درس های ماریورگ آنچه را که «تأویل پدیدارشناسانه» می خواند، آشکارا از تأویل پدیدارشناسانه هوسرل متمایز کرد. در حالی که برای هوسرل تأویل پدیدارشناسانه روشی است برای فروکاستن نظرگاه پدیدارشناسانه از نگرش طبیعی انسانی که در عالم چیزها و اشخاص زندگی می کند به آگاهی استعلایی و تجارب نوئتیک - نوئوماتیک (تجاریبی که ابژه در آن ها به عنوان لازمه آگاهی ساخته می شود)، برای هایدگر، تأویل پدیدارشناسانه تحویل نظرگاه پدیدارشناسانه از مفهوم و همیشه متعین هستندگان به فهم هستی این هستندگان است.^{۳۴} در حالی که برای هوسرل شگفت انگیزترین چیز ذهنیت استعلایی است، ذهنیتی «که ورای آن جای هیچ پرسشی نمی ماند» و «تنها هستی مطلق»^{۳۵} شناخته می شود، برای هایدگر، همان طور که در پس گفتار متافیزیک چیست؟^{۳۶} می توانیم ببینیم، حیرت تمام حیرت ها^{۳۷} این است که موجودات وجود دارند.

در هایدگر متأخر، تأویل یا تحویل به راه یا راه های بهتر تبدیل می شود. در تعدد و ویژگی این راه ها «گام به عقب»^{۳۸} خوابیده است. در این جا راه و «گام به عقب» به منزله روش نیست، زیرا مفهوم روش به قلمرو تفکر متافیزیکی - تکنیکی تعلق دارد. تبدیل شدن راه به روش (فراشدی که در دوره تمامیت اندیشیدن که در نتیجه علم منطقی^{۳۹} هگل، به معنایی به بن بست رسیده است.) برای متافیزیک و پایان فلسفه بنیادی است.^{۴۰} در این جا راه و «گام به عقب» به معنای حرکت مجزای فکر نیست، بل راهی است که حرکت اندیشه در آن رخ می دهد؛ راهی طولانی که نیازمند زمان و صبری است که نمی دانیم چقدر طول می کشد.^{۴۱} «گام به عقب» از متافیزیک به درون گوهر متافیزیک حرکت می کند و از چشم انداز زمان حاضر و از منظر شناختی که در این زمان داریم، به معنای گام نهادن از تکنولوژی به گوهر تکنولوژی مدرن است که اینک برای نخستین بار می توانیم به آن ببیندیشیم.^{۴۲} متافیزیک و در پایان متافیزیک، تکنولوژی، برداشت

این اندیشیدن دیگر امری صرفاً دانشگاهی یا آکادمیک باشد، زیرا این نهادها با عملیات تحقیقی مخصوص به خود، با همایش ها و دستورالعمل های ادیبان از طریق اندیشه متافیزیکی - تکنیکی هدایت می شوند و خود به تمدن جهانی وابسته اند. با وجود این، تفکر مذکور چندان نمی تواند از چهارچوب تاریخی معین و قالب تکنیکی - اقتصادی، سیاسی - علمی، سازمانی و زبانی بیرون بماند. به این دلیل، لازم است که شدیدترین مراقبت صورت بگیرد تا قربانی تأویل و تلفیق در چهارچوب فعلی نشود. اکثر لفاظی های هایدگر را از این جنبه باید دید.

تدبیر هایدگر (اگر بتوان این واژه را برای اندیشه اش به کار برد) فرا رفتن از حد است، فراروی ای که به طور کلی، تفکر حاکم آن را بی درنگ نکوهش یا بی اثر می کند. فراروی ای که با توجه به آن، نخست باید حد و پایانی محرز شود و سرانجام، با نظر به آن پرسشی راجع به تعیین این حد و پایان مطرح شود. به عقیده هایدگر، حد هرگز جایی نیست که چیزی به پایان می رسد، بل برعکس، جایی است که چیزی آغاز می شود. حد برای آنچه که هست، اساسی است. برقراری حد، فرازوییش و پرشش از تعیین آن، به مسأله پایان فلسفه وابسته اند. پرشش از گوهر حد اندیشیدن یا تناهی کل تفکر سؤال راجع به تعیین موضوع اندیشیدن است که از نظر هایدگر، خود محدود می باشد و تناهیش از فرض قبلی امری مطلق مشکل تر است.^{۳۲}

هایدگر نام های بسیار و گوناگونی را برای توصیف موضوع اندیشیدن به کار می برد. مثلاً خود هستی، رویداد از آن خودکننده (Ereignis)، آلتیایا،^{۳۳} تمایز، تسطیح، تفاوت همچون تفاوت، تصمیم و نام های بسیار دیگر. تمام این اسامی و تکثرشان به نوبت دارای اهمیت اساسی اند. به عبارت دقیق تر، آن ها به معنای محصلی اشاره نمی کنند، بلکه مسیری خاص را نشان می دهند. این نام ها نظر ما را به خود جلب می کنند، نشانه (Winkel) یا راه اند (Wege).

این جا ممکن است کسی تصور کند که با انتقال به زبان دیگری روبه رو است و فکر کند که با جابه جایی به

فلسفه به عنوان یک اثر را نمی توان محصولی بشری دانست یا آن را بازآفرینی کمابیش هم خوان با واقعیتی که حاضر در دست است یا مجموعه ای از نشانه ها تلقی کرد

متن را در این جا باید به منزله جابجا یا آن جا^{۲۷} می در نظر گرفت که هستی در آن به عنوان انکشاف و اختفا، آشکارگی و پوشیدگی (ضرورتاً و تصادفاً) رخ می دهد. تنها به این دلیل، گام نهادن از متافیزیک به عقب به مثابه تحلیل متافیزیک و تحلیل تکنولوژی تحقق پذیر است و این تحلیل، تنها به این دلیل پایان ناپذیر است که به سوی و بر اساس ناندیشیده ای هدایت می شود که اساساً ناندیشیده می ماند و تا آن حد که بیش تر و به نحوی اصیل تر اندیشیده می شود، گسترده تر می شود. اکثر نوشته های هایدگر پس از هستی و زمان تحلیل های بی پایان متون مهم از تاریخ فلسفه اند، تحلیل هایی که هدفشان نقد یا بازگو کردن آنچه در آن متون آمده است، نیست چه رسد به رد آن ها، بل مقصودشان پی گیری چیزهایی است که در این نوشته ها اتفاق می افتد.

هنگامی که همگام با هایدگر سعی می کنیم به فلسفه همچون یک اثر و یک کار زبانی راه بیابیم، باید دست کم از سه چیز اجتناب کنیم؛ نخست، این اثر را نباید و نمی توان محصول صرف آدمی تلقی کرد، این تلقی صورتی از ذهنیت گرایی است، در حالی که فیلسوف سعی می کند چیزی را عرض کند که به او عرضه شده است. او چیزی را اظهار می کند و سعی می کند نشان دهد که خود را به واسطه خود نشان می دهد.

دوم این که کار فلسفه را نباید و نمی توان نشان دادن یا بازآفرینی کمابیش هم خوان با واقعیتی قلمداد کرد که از بیرون فلسفه داده شده است. چه بسا این درک از حقیقت که حقیقت به معنای هم خوانی است درست باشد، اما به قلمرو محدود متافیزیک تعلق دارد و هرگز به دیدار آنچه که در امتداد راه در فلسفه به عنوان یک اثر به انجام می رسد، نایل نمی شود. سوم این که واژه ها و جملاتی که این اثر را می سازند، نشانه یا مجموعه ای از نشانه ها نیست که به واقعیتی که از بیرون اثر داده می شود، دلالت کنند «گوهر گفتار از نقش نشانه ای واژه ها متعین نمی شود.» هایدگر در چه چیزی تفکر خواننده می شود؟^{۲۸} می نویسد «گفتن نمایانند است.» در واقع، هایدگر ادعا می کند لحظه ای که نمایانگری^{۲۹} واژه ها به دلالتگری تبدیل شد،

معینی از موجودات را پایه ریزی می کنند یا راه مشخصی برای پرداختن به چیزها و انسان ها می سازند. گوهر متافیزیک یا تکنولوژی (هایدگر این گوهر را آنچه که «باید اندیشیده شود» می خواند) خود هستی است و متوجه آلتیا، تسطیح، تفاوت و غیره است. آرخه یا آرخین، به عبارت دقیق تر، سلطه متافیزیک و تکنولوژی، چیزی است که متافیزیک و تکنولوژی را ممکن، متعین و محدود می کند. آرخه (همان طور که هایدگر در متافیزیک چیست؟ می نامد، اساس متافیزیک و تکنولوژی است. در متافیزیک چیست؟ گام به عقب هنوز دلالت می کرد بر «بازگشت به اساس متافیزیک» (که عنوان پیش گفتاری است که هایدگر بعداً به کتاب مذکور افزود.) بعدها، واژه اساس مسأله ساز شد، زیرا هنوز به اندیشه متافیزیکی تعلق داشت، همان طور که واژه هستی به آن اندیشه تعلق داشت.

گوهر متافیزیک نیز احتمالاً پایان متافیزیک همچون چیزی که باید اندیشیده شود، است. در این همانی و تفاوت که مسأله «گام به عقب» مفصل مورد بررسی قرار می گیرد، هایدگر می گوید که مسأله در خصوص گام به عقب گام نهادن از اندیشه قبلی به ناندیشیده ای است که اندیشه مکان گوهری (Wesensraum) خود را از آن دریافت می کند.^{۲۳} هایدگر اغلب گوهر و پایان متافیزیک را برحسب مقولات مکان، مکانمندی، جایگاه، و حد در نظر می گیرد. تسطیح یا گشودگی باز نیز گویا چیزی است که مکان محض و هر آنچه در آن حاضر و غایب است، جایگاه مراقب و همه - گردآورنده^{۲۴} اش را دریافت می کند.^{۲۵} مکان، جایگاه و پایان به یک دیگر وابسته اند.

هایدگر می نویسد «با گام به عقب فلسفه کنار گذاشته نمی شود یا در یادبودی برای انسان اندیشمند به فراموشی سپرده نمی شود.»^{۲۶} گام به عقب از متافیزیک به درون گوهرش به معنای آن نیست که این رشته را از مدار فرهنگی صورت بندی فلسفیش خارج کنیم. آن بیش تر تلاشی است برای این که با توجه به خود فلسفه «تقابلی» را از آن بیرون بکشیم و آن را همچون عمل، اثر، یک کار زبانی و [علاوه بر این ها] به نظر من، همچون متن بفهمیم،

یکی از مهم‌ترین لحظات تاریخ حقیقت، فهم از حقیقت همچون هم‌خوانی و فهم از هستی همچون حاضر در دست یا «حضور مدام» بود. در «سرچشمه اثر هنری» می‌خوانیم: «آن‌جا که هیچ زبانی حکم فرما نیست... [خبری از] گشودگی موجودات نیز نیست و بنابراین، هیچ گشودگی‌ای هم به آنچه نیست و تهی‌گی وجود ندارد. در حدی که زبان نخست موجودات را می‌نامد، چنین نامیدنی نخست موجودات را روشن بیان می‌کند و آن‌ها را ظاهر می‌سازد. این نامیدن نخست موجود را در و خارج از هستیش می‌گمارد.»^{۵۰}

و عباراتی دیگر «نخست، از راه واژه در زبان، چیزها هستند و آنچه هستند، می‌شوند.»^{۵۱} «زبان نخست صرف امکان ایستادن در میان گشودگی موجودات را اهدا می‌کند.»^{۵۲} و «اگر گوهر ما جایگاهش را در نیروی زبان نمی‌گرفت، کل موجودات برای ما پوشیده می‌ماند، موجوداتی که خودمانیم به اندازه موجوداتی که خودمان نیستیم.»^{۵۳} آنچه که هایدگر در این عبارات درباره زبان می‌گوید، به‌خصوص بر زبان متفکر و کار زبانی‌ای که فلسفه است، صدق می‌کند.

فلسفه به‌عنوان یک اثر را نمی‌توان محصولی بشری دانست یا آن را بازآفرینی کمابیش هم‌خوان با واقعیتی که حاضر در دست است یا مجموعه‌ای از نشانه‌ها تلقی کرد. به بیانی روشن‌تر، هر فلسفه بزرگی عمارت یا ساختار است. فلسفه همچون یک ساختار، تصویر یا بازنمایی عالم نیست، بل عالمی را تأسیس و ایجاد می‌کند. عمارت فلسفه وجود دارد همان‌طور که معبد پیستوم وجود دارد و در این وجود داشتن، جهانی را می‌گشاید و بر انسان‌ها و خدایان چهره‌ای می‌بخشد و چیزها را هویدا می‌سازد. فلسفه جایگاه متناهی و محدودی است که واقعیت در آن‌جا آشکار و در عین حال، پوشیده می‌شود. بر اساس این آشکار شدن و پوشیده شدن، چیزی نظیر عالم پدیدار می‌شود. این عمارت که همان فلسفه است، گرچه نمی‌تواند بدون آدمیان بماند، با این همه، در آدمیان ریشه ندارد. ساختار فلسفه، قبل از هر چیز، پذیراشدن و گشوده ماندن، شنیدن و گوش سپردن است. به معنایی، فلسفه خود را می‌سازد. با این حال، فلسفه خلیق از عدم^{۵۴} نیست، بل ضرورتاً از ماده از پیش داده شده ساخته می‌شود. این ماده، همچون در معماری و نقاشی، از سنگ یا رنگ نیست، بل مانند شعر، از واژه‌هاست. قطعات و بخش‌هایی که از متون فلسفی‌ای از پیش موجود گرفته شده‌اند و باید گرفته شوند نیز جزو ماده‌ای‌اند که فلسفه از

آرخه یا آرخبین، به عبارت دقیق‌تر، سلطه متافیزیک و تکنولوژی، چیزی است که متافیزیک و تکنولوژی را ممکن، متعین و محدود می‌کند

آن ساخته می‌شود. یک اثر، یک متن به‌طور کامل در خود ریشه ندارد، بل همواره شامل متون دیگری می‌شود که با آن‌ها مرتبط است. متن همیشه در بافتی از معنا یا کلیت ارجاعی جای گرفته است. امکان ظهور و فهم اثر مشروط به شبکه‌ای از ارجاع‌ها به آثار دیگر است. در عین حال، این شبکه بزرگ‌ترین مانع را برای ظهور و فهم اثر ایجاد می‌نماید و محدوده آن را تثبیت می‌کند. همان‌طور که هایدگر می‌نویسد «تفکر جدید در خصوصیات اساسیش بسیار کم‌تر از تفکر یونانی دست‌یافتنی است، زیرا نوشته و آثار متفکر جدید به نحوی متفاوت و پیچیده‌تری شکل می‌گیرد و با سنت درمی‌آمیزد و همه جا درون مسیحیت قرار می‌گیرد.»^{۵۵} بر پایه حالت گسترش‌یافته امور، فلسفه با خطر تنزل یافتن به «وراجی بی‌اساس» و به کلی نامفهوم شدن مواجه می‌شود و این به آن معناست که فلسفه در عوض آشکار کردن^{۵۶} می‌پوشاند.^{۵۷} هایدگر می‌گوید این خطر ذاتی زبانی است که فلسفه را هدایت می‌کند. زبان (مطابق با نوشته مشهوری از هلدرلین که هایدگر از ذکر آن ذوق زده می‌شود) «خطرناک‌ترین کالایی است که به آدمیان سپرده شده است.» به نظر هایدگر، زبان در واقع به چندین دلیل خطرناک‌ترین چیزهاست؛ نخست، به خاطر این‌که «بزرگ‌ترین خوش اقبالی گفتار نخستین و سازنده در عین حال، عمیق‌ترین رنج فقدان است.»^{۵۸} دوم، به سبب این‌که تمام اصیل‌ترین و عمیق‌ترین، حتی نایب‌ترین، اشکال اظهار کردن را می‌توان درون شیوه‌ای از سخن گفتن که به سهولت قابل حصول است، جای داد. واژه‌ها در استفاده شدنشان عادی و مصرف می‌شوند. سوم این‌که در جریان بازآفرینی و بازگفتن هرگز اثبات نمی‌شود که واژه‌های اصیل آنچه را که پیش از این انجام داده‌اند باز هم به اجرا درآورند. این مسأله به آنچه هایدگر «بی - ذاتی (Un-wesen) زبان»^{۵۹} می‌خواند، مربوط می‌شود و همان‌طور که او به صراحت می‌گوید، گریزی از آن نیست.^{۶۰} از آن‌جا که فلسفه یک ساختار است در معرض ویران‌گری،^{۶۱} یا به عبارت بهتر، دست‌خوش ساختار-زدایی است. این نکته ما را به مسأله ارتباط میان پایان فلسفه و آنچه هایدگر در دوره ماربورگ ویران‌گری

مسئله پایان فلسفه مشابه مسئله ویران‌گری هستی‌شناسی است، اما میان آن دو تفاوت‌هایی وجود دارد

هستی‌شناسی سنتی می‌خواند، می‌کشاند. هایدگر بارها بازگو کرده است که این ویران‌گری گذشته را به دست فراموشی نمی‌سپرد و به معنای نفی گذشته با محکوم کردن آن به فراموشی نیست. آن به معنای شکافتن مفاهیم مهمی است که به ما رسیده‌اند و در وهله نخست، به کار گرفته شده‌اند و در عین حال، بازگشتی است به سرچشمه‌هایی که این مفاهیم از آنجا آب می‌خورند. هایدگر در هستی و زمان درباره طریحی تحقیقی از «گواهی تولد»^{۶۲} مفاهیم هستی‌شناسانه سخن می‌گوید و می‌گوید:

«اما این ویران‌گری به هیچ‌وجه به معنای منفی خلاص شدن از سنت هستی‌شناسانه نیست، برعکس، ما باید امکانات مثبت آن سنت را متعلق به خود بدانیم و این همواره باید به معنای نگه داشتن سنت در حدود خودش باشد.»^{۶۳}

واضح است که این ویران‌گری صرفاً به عنوان تحلیل هستی‌شناسی به واقع موجود تحقق‌پذیر است. آن در راستای عمل تحلیلی دازاین پیش می‌رود که به همراه ویران‌گری، به رسالت دوگانه هستی و زمان مربوط می‌شود. تحلیل و ویران‌گری دازاین دوجنبه از هستی‌شناسی بنیادین یا پرسش از هستی است.

مهم‌ترین ویژگی ساختارشکنی (گرچه اغلب نادیده گرفته می‌شود) آن است که با این پرسش‌ها هدایت می‌شود: چه چیزی واقعاً در تاریخ فلسفه رخ می‌دهد؟ هنگامی که فلسفه‌ای خود را به عنوان فلسفه‌ای خاص برمی‌گزیند، چه چیزی روی می‌دهد؟ پاسخ از این قرار است که خود هستی، آثیا همچون آشکارکننده و پوشاننده، گشودگی و مانند آن است که رخ می‌دهد، اما پاسخ مزبور در وهله نخست پرسش‌های جدیدی با خود می‌آورد. به بیان واضح‌تر، هایدگر در پایان کتاب کانتش با اشاره به تأویلش از «کانت» می‌نویسد: «نرسید که کانت چه می‌گوید، بل در پی این باشید که در تأسیس متافیزیک به دست او چه چیزی اتفاق می‌افتد. تأویل سنجش خردتاب که قبلاً صورت گرفت صرفاً متوجه آشکار کردن این رویداد است.»^{۶۴} او درباره تأویلش از شلینگ و هگل، لایبنیتس و دکارت، همین سخن را می‌گوید. به بیان

کلی‌تر، هایدگر پرسش‌هایی را طرح می‌کند چون *What is metaphysics?* و *What is Philosophy?* که در این جا را باید، همان‌طور که هایدگر می‌گوید، در معنای مستعدی بفهمیم.^{۶۵} یعنی چه چیزی اجازه می‌دهد که فلسفه یا فلسفه‌ای آنچه که هست یا چنان که هست، باشد؟ یا *What is Meant by thinking?* که به موجب آن *Means* معنایی می‌دهد نظیر ایجاب کردن، بازخواندن، به آگزینستان فراخواندن، جهت دادن و مانند آن. یا [مسائلی را پیش می‌کشد مثل] «بازگشت به اساس متافیزیک» و بازگشت به سرچشمه. این پرسش‌ها و مسائل موضوع اندیشیدن را مورد بحث قرار می‌دهند و دقیقاً همین مشکل، گرچه اینک به روشی اصیل‌تر مورد مذاقه قرار می‌گیرد، در مسئله پایان فلسفه دوباره بازمی‌گردد. چه چیزی رخ می‌دهد وقتی که فلسفه به پایان می‌رسد و در نهایت‌ترین امکانش گرد می‌آید؟ باز پاسخ این است که خود هستی است که در این پایان، به نظر هایدگر، پس می‌کشد و محروم می‌کند. به این معنا، مسئله پایان فلسفه مشابه مسئله ویران‌گری هستی‌شناسی است، اما میان آن دو تفاوت‌هایی وجود دارد. بعضی فرق را در این واقعیت می‌بینند که از نظر فلاسفه، ویران‌گری همچنان یک وظیفه بود و فلسفه سرانجام خود را ویران می‌کند. درست است که نقش و مسؤلیت متفکر در هستی و زمان از نقش و مسؤلیت او نزد هایدگر متأخر بزرگ‌تر است، اما اگر کسی مسئله را به این سبک بیان کند، به سادگی پنداشته است که ویران‌گری و پایان فلسفه به معنای نابودی است. شاید این واقعیت از اهمیت بیش‌تری برخوردار است که ویران‌گری ناظر است بر رسیدن به سطحی اصیل، و اساسی که مفاهیم فلسفی در آن ریشه و مینا دارند یا دست یافتن به سرچشمه‌ای که این مفاهیم از آن آب می‌خورند، در حالی که قضیه در مورد پایان فلسفه از این قراز نیست (در هر صورت، این برداشت من است، هر چند که ممکن است چنین تأویلی محل بحث باشد.) در واقع، آنچه اصیل است، از پیش از دست داده شده است و در وهله آخر به گذشته‌ای بازمی‌گردد که هرگز حاضر نبوده است. به عبارت دیگر، اصل، اساس یا سرچشمه، مطابق با هستی و زمان، خود دازاین است که به لحاظ گوهری محدود است و هرگز در تصاحب خود نمی‌باشد و هیچ‌گاه واقعاً با خودش نیست. علاوه بر این، پرسش مهم هستی و زمان این است که دازاین چگونه ممکن است. دازاین هستی‌ای است که آن‌جاست. از سوی دیگر، پرسش درباره پایان فلسفه نیز ناظر بر چیزی اصیل‌تر است، متوجه چیزی است که موجب این پایان می‌شود. حتی در این جا مهم‌ترین پرسش این است: *What is the end of Philosophy?*^{۶۶}

آنچه که در مورد هایدگر بیش از همه سؤال‌انگیز باقی می‌ماند شاید این باشد که او همواره در پرتو تاریخ و تاریخ‌مندی به ابتدا و انتها می‌اندیشد

است. اما مسأله بر سر ناندیشیده‌ای نیست که ممکن است اندیشیده شود. آن تا حدّ زیادی حد و به این معنا پایان نیز می‌باشد؛ حدی که اندیشیدن را به طور محدودی ممکن می‌سازد. ما نمی‌توانیم به این حد بیندیشیم به این معنا که آن را از آن خود کنیم، اما اگر به آنچه که هنگام اندیشیدن روی می‌دهد درست توجه کنیم، اگر به آنچه در فلسفه رخ می‌دهد هنگامی که اندیشیدن سکنا می‌گزیند، وفادار بمانیم، با حد، با تفکری «دیگر» مواجه می‌شویم. حتی تعبیر «تفکری دیگر» که هایدگر دانسته از آن احتراز می‌کند، ممکن است به آسانی بد فهمیده شود، اگر دیگر را در پرتو دیالکتیک ببینیم یا اگر آن را به محدودیت‌های توانایی‌های انسان ربط بدهیم. آن بیش‌تر کرانمندی خود هستی است. درست همان‌طور که بین آغاز و سرآغاز تمایزی حکم‌فرما می‌شود، میان پایان (Ende) و پایان (Ende) تمایزی حاکم می‌شود. پایان فلسفه ممکن است به آن معنا باشد که فلسفه، در قرن نوزدهم، با شناخت مطلق هگل، یا در قرن بیستم، با تکنولوژی خاتمه بیابد، اما هایدگر به این معنای پایان فلسفه نمی‌پردازد. پایانی که برای هایدگر اهمیت دارد متوجه یونانیان می‌شود، لحظه‌ای که فلسفه خود را بنیاد نهاد. در روزگار ما، فلسفه به اوج خود رسیده است یا در امکانات نهایی‌اش گرد آمده است، اما آن ملازم هرگونه اندیشیدن است.

آنچه که در مورد هایدگر بیش از همه سؤال‌انگیز باقی می‌ماند شاید این باشد که او همواره در پرتو تاریخ و تاریخ‌مندی به ابتدا و انتها می‌اندیشد. به نظر من، مفهوم «تاریخ» (Geschichte) بیش از همه مفاهیم سؤال‌برانگیز است و مفهومی است که تنها همراه با دشواری زیاد به نحو پدیدارشناسانه توجیه‌پذیر است. شاید هایدگر از پیش مستوجه آن بوده است و، به این دلیل، از «تقدیر» (Geschick) سخن می‌گوید. به عقیده هایدگر، ما تقدیر را از رخدادی نمی‌فهمیم که به کمک جریانی از رویدادها و از طریق یک فراشد مشخص می‌شود. فرستادن (Schicken) یعنی آماده کردن، ترتیب دادن، آوردن هر چیزی به جایی که تعلق دارد، جا باز کردن، تخصیص دادن. تقدیر چیزی است که فضا بازی زمانی را (Zeit-Spiel - Raum) فراهم

در خاتمه، می‌خواهم یک بار دیگر به رابطه هایدگر - هگل در مورد مسأله پایان فلسفه بازگردم. در پایان، می‌توان این پرسش را طرح کرد که آیا تفکر هایدگر هگل‌گروی وارونه است؟ این به معنای انتقادی شدید است، و خیلی بیش‌تر از یک انتقاد است زیرا هایدگر تا اندازه‌ای با بدگمانی می‌گوید که «از مرگ هگل به این طرف هر چیزی صرفاً در جهت عکس حرکت کرده است.»^{۶۷} و او مخصوصاً می‌خواهد که از این گرایش فاصله بگیرد. هایدگر: گرایشی وارونه به هگل؟ حتی دریدا سال‌ها پیش به این نکته اشاره کرد وقتی که این مسأله را مطرح کرد که آیا تفکر هایدگر عمیق‌ترین و قوی‌ترین دفاع از آنچه او تحت عنوان فلسفه حضور^{۶۸} به بحث گذاشت، نخواهد بود. دریدا نظر خود را دیگر به این شیوه بیان نمی‌کند، اما مسأله به قوت خود باقی مانده است. تفکر هایدگر به هگل گرایش دارد، زیرا او در تلاش برای فهم این‌که تفکر هگل عملاً چه چیزی را ممکن می‌سازد از هگل پیروی کرد، یعنی هایدگر کوشید که سر از معنای تمامیت فلسفه درآورد و سعی کرد به آنچه در این پایان نهفته است پی ببرد. هایدگر گرایشی وارونه به هگل دارد، زیرا همیشه از تاریخ شروع می‌کند، با این فرض (مخالف هگل) که سرآغاز عجیب‌ترین و نیرومندترین چیز است و این‌که آنچه از آن به بعد می‌آید، پیشرفت نیست، بل یک‌سان‌سازی به صورت شیوع ساده است، ناتوانی برای ماندن در سرآغاز است که فلسفه در آن در جهت شناخت مطلق ادامه نمی‌یابد، بل به جانب تکنولوژی می‌رود، تکنولوژی‌ای که خود را نمی‌فهمد، بر خود مسلط نیست، خود را زیر سؤال نمی‌برد و حتی نمی‌تواند خود را زیر سؤال ببرد. استناد به آثار هایدگر در تأیید این مطلب کار مشکلی نیست. همه چیز به این مسأله بستگی دارد که منظور هایدگر از پایان و سرآغاز چیست.

هایدگر آشکارا سرآغاز (Anfang) را از آغاز (Beginn) متمایز می‌کند. ممکن است بگوییم که فلسفه با یونانیان آغاز می‌شود و تفکر محاسبه‌گر با لایب‌نیتس. این آغاز در گذشته ماست، اما سرآغاز در برابر ماست درست به عنوان چیزی که باید اندیشیده شود و ناندیشیده

Bestimmung, p.13.

31. *Ibid.*, p.7. 32. *Ibid.*, p.20.

[33. *alétheia*]

34. *Grundprobleme der Phänomenologie*, GA 24, p.29.

35. Husserl, *Formale und transzendente Logik*, *Husserliana XVII*, p. 278.

[36. What is Metaphysics?]

[37. Wonder of all wonders]

[38. Step back]

[39. Science of Logic]

40. *Aus der Erfahrung des Denkens*, GA 13, p.233.

41. *Identität und Differenz*, GA 11, p.46-7.

42. *Ibid.*, p.48. 43. *Ibid.*, p.49.

[44. All-gathering]

45. "Das Ende der Philosophie", p.73.

46. *Die Frage nach der Bestimmung*, p.20.

[47. There]

48. *Was heißt Denken?* GA 8, p.123.

[49. Showing.] 50. *Holzwege*, GA 5, pp. 60-1.

51. *Einführung in die Metaphysik*, GA 40, p.63.

52. *Erläuterungen Zu Hölderlins Dichtung*, GA 4, p.35.

53. *Einführung in die Metaphysik*, GA 40, p.63

[54. *Creatio ex nihilo*]

55. *Der Satz vom Grund*, GA 10, p.123.

[56. Uncovering] [57. Cover Up]

58. Hölderlins Hymnen "Germanien" Und. Der Rhein", GA 39, p.60.

[59. "Dis - essence (Un-Wesen) Of Language"]

60. *Ibid.*, pp 63-4. [61. Destruction]

[62. "Birth Certificates"]

۶۳. بسنجید با:

Samuel Ijsseling, "Heidegger and the destruction of ontology", in *Man and Word*, 15(1982), pp. 3-16. Included in J. J. Kockelmans (ed), *A Companion to Martin Heidegger's "being and time"* (Washington, DC, 1986), .44-721.pp

64. *Sein und Zeit*, GA2, P.22.

65. *Kant und das problem der Metaphysik*, GA 3, p.193.

66. *Was ist das- die Philosophie?* p.22.

[۶۷. یعنی چه چیزی موجب پایان فلسفه است؟]

68. *Vorträge und Aufsätze*, GA 7, p.76.

69. J. Derrida, *Positions* (Paris: Minuit, 1972), p.75.

70. *Der Satz vom Grund*, GA, 10, pp.108-9.



می‌آورد که در آن موجودات خودشان را ظاهر می‌سازند و فلسفه به طور کلی نخست ممکن می‌شود. این فراهم‌سازی خود - پیش کشیدن و خود - پس کشیدن است و بنابراین، ضرورتاً به سرآغاز و پایان نیز مبتنی است، اما عبارت «تقدیر هستی» پاسخ نیست، بل از جمله چیزهای دیگر، یک پرسش است. پرسش در مورد گوهر تاریخ، گوهر سرآغاز و پایان.^{۶۹} اندیشیدن به این مطلب از آن رسالت اندیشیدن در پایان فلسفه است.

پی‌نوشت:

[* Samuel Ijsseling, "The end of Philosophy as the beginning of thinking", in: *Critical Assessments*, Ed. by christopher Macan, Vol. I, London: Routledge, 1992.]

1. Das Ende der Philosophie und die Aufgabe des Denkens, in *Zur Sache des Denkens* (Tübingen: Niemeyer, 1969), pp. 61-90, and *Zur Frage nach der Bestimmung der Sache des Denkens* (St Gallen: Erker Verlag, 1984).

2. "Das Ende der Philosophie", p.61.

3. *Sein und Zeit*, Gesamtausgabe (GA)2, p.26

[4. Computer Science.]

[5. The Fundamental Problems of Phenomenology.]

6. *Grundprobleme der Phänomenologie*, GA 24, p.400.

[7. Phenomenology of Spirit.]

8. Hegel, *Phänomenologie des Geistes* (Hamburg: Meiner, 1952), p. 12.

9. "Das Ende der Philosophie", p.62.

10. *Ibid.* p. 63.

11. *Vorträge und Aufsätze*, GA 7, p.121.

12. *Ibid.* p. 119.

13. *Der Wille zur Macht als Kunst*, GA 43, p. 277.

[14. "What is other and created"]

15. *Zur Frage nach der Bestimmung*, p. 20.

16. "Das Ende der Philosophie", p. 76.

17. *Was Heißt Denken?* GA 8, p.72.

18. *Der Satz vom Grund*, GA 10, pp.123-4.

[19. Ineffable.]

20. "Das Ende der Philosophie", p. 65.

[21. Resolution] [22. Release]

23. *Ibid.*, p.63.

24. *Zur Frage nach der Bestimmung*, p.12.

[25. Feed - back] [26. Information]

27. *Der Satz vom Grund*, GA 10, pp.202.

28. *Identität und Differenz*, GA 11, p.33.

29. *Die Technik und die Kehre*, p.38.

30. [Legitimate advance] *Die Frage nach der*